

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال ششم - بهار و تابستان ۱۳۸۷

هنر حکیم توس در داستان رستم و اشکبوس

دکتر تقی وحیدیان کامیار*

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی

چکیده

هنر حکیم توس و تشخیص زبانی و سبکی او، اثری را پدید آورد که یکی از بزرگترین و بی نظیرترین آثار حماسی جهان شد و امروز ما به واسطه ی آن برخورد می بالیم و آن را فرماندگاری زبان و هویت ایرانی می دانیم. از وجوه برجسته ی کلام حکیم توس در شاهنامه، کاربرد کنایه است که از یک سو سخن است و از سوی دیگر نقاشی. کنایه نقاشی زبانی است، یعنی سخن را تا حد تصویر اعتلامی بخشد و می تواند مفهوم پیام را نشان دهد و دو بعدی است و دو منظره را نشان می دهد و به گفته ی سارتر، پیکاسو در حسرت آن بود و آرزو می کرد قوطی کبریتی بسازد که هم خفاش باشد و هم قوطی کبریت (سارتر، ۱۳۵۲: ۲۱) در این مقاله به استفاده از این شگرد هنری در داستان رستم و اشکبوس پرداخته می شود.

واژگان کلیدی: کنایه، هنر، نقاشی، رستم، اشکبوس.

* E-mail: Vahidiant@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۸۷/۵/۳۱

تاریخ دریافت: ۸۷/۲/۱

مقدمه

گر چه فردوسی بزرگ را ناظم شاهنامه گفته اند اما ناظم بودن در شأن فردوسی این حکیم بزرگوار نیست. فردوسی پیش از منظوم ساختن شاهنامه داستان ها را یکایک بررسی و ارزیابی می کند و آنچه جنبه ی حماسی دارد برمی گزیند و باقی را به کناری می نهد. از طرفی هر داستان حکم مواد خام را دارد و فردوسی به آن از هر نظر شکلی هنری می بخشد. داستان ها حکم مس را دارند و فردوسی بزرگ کیمیاگر چیره دستی است که با نبوغ هنری خود آنها را زرفام می سازد. و از طرفی گرچه هر یک از هنرهای ساده مصالح و مواد خاص خود را دارند: مثلاً مصالح نقاشی رنگ است و مصالح کار پیکرتراش سنگ و فلز ... است و مصالح کار موسیقیدان نت ها است و مصالح کار شاعر واژه و زبان، اما هنر شاعری علاوه بر بهره گیری از واژه ها به موسیقی و نقاشی نیز نظر دارد و از آنها استفاده می کند. مثلاً در موسیقی معمولاً هم از وزن بهره می گیرد و هم قافیه و هم از نغمه حروف (alliteration) و موسیقی حروف و واژه ها (وحیدیان، ۱۳۷۶: ۱۲-۱) و در نقاشی صحنه ها را چنان توصیف می کند که گویی آنها را نشان می دهد، به عبارت دیگر شعر و ادب بیان مفاهیم نیست بلکه نقاشی و نشان دادن آنها با واژه ها و زبان است.

اینک پس از بیان مقدمه به بررسی هنر حکیم توس در نشان دادن نبرد رستم و اشکبوس می پردازیم. داستان این است: اشکبوس برای نبرد با ایرانیان به میدان می آید. از سپاه ایران رهام به نبرد او می رود و زور آزمایی می کند اما رهام تاب مقاومت نمی آورد و می گریزد! حال آنکه پهلوانان ایرانی هرگز در نبرد با دشمن تن به خواری گریز نمی دهند.

توس می خواهد به نبرد اشکبوس برود اما رستم که از گریز رهام سخت احساس خواری می کند، می گوید تو به جنگ مرو. من به جنگ با اشکبوس پیاده می روم تا آبروی رفته را بازآورم. نخست با تیری اسب اشکبوس را می کشد و بعد با تیری دیگر خود او را.

این داستان به صورت غیرهنری است یا به عبارت دیگر به صورت مس است. اکنون ببینیم حکیم توس چگونه این مس بی ارزش را بدل به زر ناب کرده است. البته در اینجا مجال

پرداختن به همه زیبایی های سخن حکیم توس نیست و ضروری هم نمی نماید، لذا بیشتر به جنبه های مهمتر به ویژه کنایه های آن می پردازیم. چه کنایه خود نقاشی زبانی است مثلاً به جای گفتن جنگی سخت درگرفت که سخنی کلی و مبهم است، حکیم توس می گوید:

بشد نیز رهام، با خود و گبر
همی گرد رزم اندرآمد به ابر

(ژول مول، ۱۳۶۳: ۱۳۸۱)

که هم کنایه ای زیباست و هم غلوی متناسب حماسه یا به جای اینکه بگوید رهام پهلوانی واقعی نیست و او را با جنگ و نبرد کاری نیست می گوید:

تهمت برآشفت و با توس گفت
که رهام را جام باده ست جفت

(همان: ۱۳۸۵)

و یا به جای آنکه رستم بگوید تو را خواهم کشت فردوسی از زبان او با بیانی زیبا و تنها با یک مصراع هم به مرگ رهام اشاره می کند و هم سوگواری بر سرکشتهی او را تصویر می کند.

بدو گفت خندان که نام تو کیست
تن بی سرت را که خواهد گریست!

(همان: ۱۳۹۳)

بیت اول داستان نیز نکته ی ظریفی دارد و آن اینکه اشکبوس را که دشمن ایرانیان است، آدمی گمنام و کم اهمیت نشان می دهد:

دلیری که بُد نام او اشکبوس
همی بر خروشید برسان کوس

(همان: بیت اول)

به جای "هم نبرد را بکشد"، مطلوب به صورت کنایه آمده و نقاشی کلام است: سر هم نبرد اندر آرد به گرد

در این داستان میان اشکبوس تورانی و رهام پهلوان ایرانی نبردی در می گیرد ولی رهام برخلاف منش پهلوانان ایرانی که هرگز از مقابل دشمن نمی گریزند، می گریزد. آبروی سپاه جوانمرد و آزاده ایران در خطر می افتد.

توس خود می خواهد به جنگ اشکبوس برود اما رستم برای آنکه آبروی رفته را باز آورد به توس، فرمانده سپاه، می گوید: رهام نمی بایست به جنگ فرستاده می شد. او اهل نبرد نیست و به گفته حکیم توس: که "رهام را جام باده ست جفت".

رستم می اندیشد که چگونه می تواند ننگ گریز رهام را بزداید. بهترین راه اینست که پیاده به جنگ اشکبوس برود تا نشان بدهد که پهلوانی یعنی چه. رستم پیاده! اشکبوس سواره! استاد توس از زبان اشکبوس برای تضعیف روحیه رستم چه زیبا و طبیعی می فرماید:

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟

(همان: ۱۳۹۳)

فردوسی پاسخ رستم را نیز به زیبایی هر چه تمامتر می آورد و سخت کوبنده، با تکرار واج ضربه ای "ک":

مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

(همان: ۱۳۹۵)

در پاسخ پرسش اشکبوس که چرا پیاده به جنگ آمده ای؟ حکیم توس از قول رستم مردانه می گوید:

پیاده ندیدی که جنگ آورد سرسرخشان زیر سنگ آورد
به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ سوار اندر آیند هر سه به جنگ

(همان: ۱۴۰۱)

رستم چون می بیند اشکبوس خیلی به اسبش می نازد نخست با تیری او را از پای در می آورد و با طنز بسیار هنرمندانه به اشکبوس می گوید: کنار جسد دوست عزیزت در عزایش بنشین!

بخندید رستم به آوازگفت که بنشین به پیش گرانمایه جفت
سزد گر بداری سرش درکنار زمانی بر آسایی از کارزار
که نازیدنت بود با اوبسی ندارد چو تو نیز او هم کسی

(همان: ۱۴۱۰-۱۴۰۸)

اشکبوس پیوسته به سوی رستم تیر می اندازد و بی حاصل. رستم در برابر، فقط یک چوبه تیر می‌گزیند و بر آن می‌شود که اشکبوس را هدف قرار دهد و اینجا اوج کلام هنرمندانه استاد توس را می‌بینیم هم هنر کلامی، هم هنر نقاشی و هم هنر موسیقی برای توصیف رها کردن تیر از کمان:

ستون کرد چپ را و خم کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بخواست
(همان: ۱۴۱۵)

در مصرع اول فردوسی نقاشی می‌کند و می‌بینیم که رستم برای تیراندازی دست چپش را چون ستونی می‌کند و دست راستش را خم می‌کند و مصرع دوم موسیقی است کمان چنان کشیده می‌شود که صدای خرچ خرچ از کمان چاچی بر می‌خیزد و این اوج هنر شاعری است که معنی از واژه‌ها و جمله برآید و هم از صدای حروف و کلمات تألیف صدای خ چهار بار و چ سه بار همراه با دیگر واژه‌ها صدای کشیده شدن کمان را به گوش می‌رسانند. رابطه‌ی طبیعی حروف و واژه‌ها با معنی در شعر جزو زاد و بسیار استثنایی است. فردوسی در توصیف تیر انداختن رستم نقاشی زبانی را به دقت و زیبایی ادامه می‌دهد:

چو سوفارش آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان برآمد خروش
(همان، ۱۳۶۳: ۱۴۱۷)

در ادامه‌ی مطلب به دلیل اینکه رستم محبوب فردوسی و همه ایرانیان است و نماد پهلوانی و آزادگی، فردوسی نمی‌گوید رستم پیکان را با انگشت گرفت بلکه می‌گوید پیکان بر انگشت رستم بوسه زد:

چو پیکان ببوسید انگشت اوی گذر کرد از مهره‌ی پشت اوی

(همان: ۱۴۱۷)

نه تنها پیکان انگشت رستم را می‌بوسد بلکه سپهر هم بر دست رستم بوسه می‌زند که با دقت و مهارت تیر را بر سینه اشکبوس می‌زند. حتی قضا و قدر نیز با رستم همداستان هستند و بالاتر از آن فلک و هم فرشتگان او را می‌ستایند:

چو زد تیر بر سینه اشکیوس سپهرآن زمان دست او داد بوس
 قضا گفت گیر و قدرگفت ده فلک گفت احسن ملک گفت زه
 کشانی هم اندر زمان جان‌بداد تو گفتی که او خود زمادر نژاد

(همان: ۱۴۲۱-۱۴۱۹)

نتیجه

به هر حال فردوسی بزرگ و حکیم، با خلاقیت و نبوغ هنری خود به داستان‌های باستان که حکم مواد خام و مس را داشته اند، رنگ هنری بخشیده و آنها را بدل به زرناب کرده است و این کار به وسیله ترفندهایی همچون: استعاره، تشخیص، واج آرایی، کنایه و ... صورت گرفته است. اما در داستان رستم و اشکیوس آنچه بیشترین سهم را در تبدیل مس به طلا داشته نقاشی زبان و تصویر سازی از طریق دوبعدی کردن کلام با کاربرد کنایه بوده است.

منابع

- ۱- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳) شعر بی دروغ شعر بی نقاب. چاپ چهارم. تهران: انتشارات جاویدان.
- ۲- سارتر، ژان پل (۱۳۵۲) ادبیات چیست؟ ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. تهران: کتاب زمان.
- ۳- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۳) شاهنامه. تصحیح ژول مول. جلد سوم. تهران: شرکت سهامی کتابهای حبیبی.
- ۴- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۶) بررسی منشأ وزن شعر فارسی. چاپ سوم. مشهد: انتشارات استان قدس رضوی.
- ۵- ————— (۱۳۷۰) حرف های تازه در ادب فارسی. چاپ اول. اهواز: انتشارات جهاد دانشگاهی اهواز.
- ۶- ————— (۱۳۸۳) زبان چگونه شعر می شود. چاپ اول. مشهد: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۷- ————— (۱۳۷۷) فرهنگ نام آوایی. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.